

... آن حمای همیشه تاریخ



امسال اربعین شهادتش با آغاز رستاخیز طبیعت یکی شده است و چه پر معناست این یکی شدن. این باور که حسین ابن علی، در دشت نبیوانه نه در برابر لشکر یزید بن معاویه که در برابر همه یزیدیان تاریخ و ستمگران خودکامه تا خون مطهر خود و خاندانش ایستاد باور همه شیعیان و بسیاری از غیر شیعه است و جز این هرچه بگویند و گفته شود نمی‌تواند ارزش و اعتبار و شان ستم ستیزی فرزند علی (ع) را خدشه‌دار کند چرا که تمامی اندیشه‌های آرمان‌گرا و شیفته‌گان عدالت و مردان، مرد پهنه ظلم ستیزی در طول همه سده‌ها و هزاره‌ای که رفته است و هزاره گان دیگری که خواهد رفت واقعه کربلا را جز نمادی از تبلور تلالو حق و حقیقت در برابر باطل و نشانی از شرف و اعتبار و اعتلای روح انسان نمی‌بینند و آن‌چه که در دشت نبیوانه رخ داد درسی است برای همه تاریخ و الگویی برای همه انسان‌های آرمان‌خواه و بر این معنا تقارن اربعین حسینی با نخستین روز از فصل بیداری طبیعت یلداور نقش عظیم انسان و رستاخیز بزرگ انسانی برای شدن است که بودن، و ماندن و به ذلت ماندن، شان انسان را سزوار نیست و صدای حسین بن علی از دشت نبیوانه تا همه تاریخ خواهد رفت که هیئات من الذله.

جوانه‌های تازه رویداده سرمست می‌شود. عید، همیشه مرا به یاد رویش دوباره می‌اندازد رویش دوباره همه آن‌چه که باید باشد و این مرا شادمان می‌کند و شادی‌ام از رسیدن عید حتی اگر کودکانه با احساسی غریب همراه است. احساس شنیدن دوباره سرود رستاخیز انسان، تماشای تیش سبز جوانه‌ها که جهان را سبز می‌خواهند.



انسان موجودی آرمان‌گرا و آرمان‌نگر است و همین ویژه‌گی او را از درون غارها و پس و پنهان صخره‌ها تا امروز آورده است و تا تلاش برای راز گشودن از معمای هستی و تا فردایی بس شگفت‌تر از امروز خواهد برد انسان آرمان‌گرا، نیازمند الگوی آرمانی است و راز پدید آمدن اسطوره‌ها نیز جز این نیست این الگوهای آرمانی اما باید که توان و شان الگو شدن را داشته باشند شانی مقامی و رفتاری برآمده از چنین شانی و قدیسان و مطهران و الگوهای دینی بر بنیان چنین شان و توانی به سرمشق و نمونه بدل شده‌اند و هر کدام به گونه‌ای و با تعبیری، یکی به اخلاق و کردار نیک‌اندیشی و یکی به زهد و پارسایی و دیگری به هر دو این‌ها اما حسین (ع) سیمایی متفاوت دارد، همان که

آن شب آن‌ها که شان انسان را جز در حد ابزاری برای خدمت به خود نمی‌شناسند، چند شب پیش چندمین بار بود که فیلم بیسکویت سبز را می‌دیدم و آن فضای هولناک را و آدم‌هایی را که مثل زباله از کف خیابان‌ها می‌رویدند و قدرت شیطانی آدم بزرگ‌هایی را که خیلی بزرگ شده بودند و حاکمان آن شب هولناک بی‌فردا بودند. شبی که باملدش و آفتاب گریخته‌اش در سینه آن‌ها که هنوز آن قدر بزرگ نشده بودند که روزنه احساسشان یک سره کور شود، کورسو می‌زد تا لحظه موعود و برآمدن دیگر بار و به یاد فارتیهات ۴۵۱ افتادم و نه آن فارتیهاتی که آن سینماگر آمریکایی شوخ اندیش ساخته است و به یاد آن کتاب سوزان تلخ و آن‌ها که کتاب‌ها را به سینه می‌سپردند تا فرهنگ را و اندیشه را و احساس را زنده بدارند تا رستاخیزی دیگر. و همه این‌ها مرا می‌ترساند، می‌ترساند از روزی که در هجوم فرهنگ ساخته و پرداخته سرمایه داری که من فرهنگ عروسک سازش می‌نامم، بیگانه از خویشتن خویش، عروسکی باشم گردان به دست آنان که حضور انسانی انسان را در گستره اندیشه‌های شیطانی خود تاب نمی‌آورند، انسانی را که عشق را می‌فهمد احساس را می‌شناسد اندیشه را دوست می‌دارد و به عطر